

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

سال گذشته بحث از تعبدی و توصلی به پایان رسید و در سال جدید به ادامه مباحث بر طبق کتاب کفایة الأصول محقق خراسانی خواهیم پرداخت.

پیامبر خاتم در نهج البلاغه

به مناسبت تقارن آغاز مباحث با میلاد فرخنده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امام صادق علیه السلام، شایسته می‌دانیم فرازی از نهج البلاغه را مرور کنیم که به تعلیم صلوات بر پیامبر اکرم می‌پردازد. این فراز در خطبه هفتاد و دوم نهج البلاغه (با عنوان «کیفیت تعلیم صلوات بر پیامبر») نقل شده است و در آن حضرت، شیوه درود فرستادن بر پیامبر را به مؤمنان می‌آموزند.

فراز «اللَّهُمَّ دَاحِيَ الْمَدْحُوتَاتِ» و سنت توسعه الهی

حضرت در آغاز می‌فرمایند: «اللَّهُمَّ دَاحِيَ الْمَدْحُوتَاتِ» [1] واژه «داحی» از ریشه «دَحَو» است؛ همان ریشه‌ای که در تعبیر «دَحْوُ الْأَرْضِ» به معنای گسترده شدن زمین و برون آمدن آن از دل آب به کار رفته است. «المدحوات» جمع «مَدْحُوة» است و به هر آنچه قابلیت بسط و گسترش دارد اطلاق می‌شود. اگرچه در بعضی از ترجمه‌های نهج البلاغه این واژه به «زمین» تفسیر شده است، لکن بر اساس ظاهر کلمات، منحصر در زمین نیست؛ بلکه هر پدیده‌ای که استعداد توسعه دارد، تحت شمول این عنوان قرار می‌گیرد.

یکی از شاخص‌ترین مصادیق این توسعه، «علم» است؛ حقیقتی الهی که حد و نهایت نمی‌پذیرد و انسان به هر اندازه که به توفیق الهی پیش می‌رود، بر دانایی او افزوده می‌شود. «معنویت» نیز چنین است؛ سلوک الی الله مرزی ندارد و هر که در این راه قدم نهد، خداوند بر نورانیت او می‌افزاید. در مقابل، دلبستگی به دنیا و مظاهر آن، همواره با محدودیت و تنگی همراه است. از این رو، وصف الهی «داحی المدحوات» را می‌توان ناظر به سنتی عام دانست که در عرصه‌های گوناگون جریان دارد.

این قاعده در نعمت‌های ظاهری نیز ساری است. قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» [2] افزونی نعمت، منحصر به آخرت نیست؛ در همین دنیا نیز شکرگزاری سبب توسعه و گسترش نعمت می‌شود. این سنت در عرصه‌های اخلاقی نیز جاری است؛ هرچه «صبر» در جان انسان رسوخ یابد، ظرفیت و ژرفای آن افزون می‌گردد. حاصل آنکه در ساحت‌های مادی، معنوی، علمی و اخلاقی، هر آنچه قابلیت توسعه دارد، تنها به اراده و مشیت الهی گسترش می‌یابد؛ زیرا اوست «داحی المدحوات».

در ادامه همان فراز آمده است: «وَبِ دَاعِمِ الْمُسْمُوكَاتِ، وَجَابِلِ الْقُلُوبِ عَلَى فِطْرَتِهَا، شَقِيَّهَا وَسَعِيدِهَا»؛ [3] «المسموکات» از ریشه «سَمَك» به معنای رفعت و برپاداشتن است و به آسمان‌های برافراشته اشاره دارد. همچنین تصریح به فطرت واحد بشر،

در عین اختلاف عاقبت «شقی» و «سعید»، یادآور آن است که گرایش‌های فطری در همه انسان‌ها مشترک است و تفاوت انجام به اختیار و اکتساب انسان بازمی‌گردد.

پس از این مقدمه، حضرت این‌گونه درود می‌طلبند: «اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَ نَوَامِي بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ»؛ [4] این تعبیر نشان می‌دهد که صلوات الهی مراتب دارد و اشرف مراتب آن ویژه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ و از همین‌جا، ادبیات دعا به ما می‌آموزد که در طلب رحمت و برکت برای آن حضرت، عالی‌ترین مراتب را مسئلت کنیم.

خاتمیت و گشایشگری: تحلیل اوصاف نبوی در کلام امیرالمؤمنین

در خطبه هفتاد و دوم نهج‌البلاغه، در ضمن تعلیم صلوات بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، امیرالمؤمنین علیه‌السلام اوصاف بنیادینی را برای آن حضرت برمی‌شمارند. نخست دو عنوان محوری چنین است: «الْخَاتِمُ لِمَا سَبَقَ»؛ [5] «وَالْفَاتِحُ لِمَا انْغَلَقَ»؛ [6]

در «خاتمیت» نبوی، به نظر ما مقصود نه تنها ختم زمانی سلسله انبیاست؛ بلکه افزون بر آن، جامعیت و عصاره‌بودن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به همه فضائل و موارد انبیای پیشین نیز مراد است. آن حضرت وارث تمام برکات نبوت‌های سابق و برخوردار از کمالاتی فراتر از آنان است؛ بدین معنا، «خاتم» هم «جمع‌کننده» کامل است و هم «برتر» از مجموع آنچه پیش از او بوده است.

عنوان دوم، «الفتاح لما انغلق»، ناظر به کارکرد تاریخی و دائمی رسالت است: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله گره‌های معرفتی و عملی بشر را می‌گشاید؛ اوست که گره‌های فرو بسته در وادی‌های عقیده و شریعت و اخلاق را می‌گشاید، و به دست توانای اوست که راه هدایت و کمال در عرصه‌های دانش و عمل هموار می‌گردد. این گشایش منحصر به عصر بعثت نیست؛ تا قیامت نیز کلید حل همه انسدادها نزد او و در دینی است که آورده است.

سپس عناوین دیگری در شأن پیامبر می‌آید که هر یک بُعدی از رسالت را می‌نمایند: «وَالْمُعَلِّمُ الْحَقَّ بِالْحَقِّ»؛ [7] مقصود آن است که هم محتوای دعوت حق است و هم شیوه و معیار اعلان آن؛ نه حقی که با سازوکار باطل عرضه شود. «وَالدَّافِعُ جَيْشَاتِ الْأَبَاطِيلِ»؛ [8] «جیشات» کنایه از خیزش‌ها و هجوم‌های پیاپی جریان باطل است که در برابر دعوت حق صف‌آرایی می‌کند. «وَالدَّامِغُ صَوَلَاتِ الْأَضَالِيلِ»؛ [9] «دامغ» درهم‌شکننده‌ای است که با قوت استدلال و قدرت هدایت، هیمنه ضلالت را می‌شکند.

برآیند این اوصاف آن است که رسالت خاتمی، هم جامع همه فضائل پیشین است و هم گشاینده همه انسدادهای بعدی؛ هم حقیقت را بی‌کم‌وکاست می‌نماید و هم تهاجمات باطل و ضلالت را دفع و درهم می‌شکند. ما از خدای متعال به برکت وجود مقدس پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت معصومین علیهم‌السلام مسئلت می‌کنیم که در سال جدید تحصیلی، رزق علمی و معنوی فراوان نصیبمان فرماید و درهای دانش، فقه، حکمت و قرآن را بر ما بگشاید، إن شاء الله.

انقسام واجب به نفسی و غیری

در دوره گذشته بحث «تعبدی و توصلی» را به فرجام رساندیم. اینک بر وفق ترتیب کفایة الأصول محقق خراسانی، وارد مبحث «انقسام واجب به نفسی و غیری» می‌شویم؛ با این توجه که هنوز در ذیل «صیغه امر» و فروع مربوط به هیئت «افعل» قرار داریم.

مقتضای اصل لفظی

مبنای بحث نزد آخوند آن است که اطلاق هیئت امر، در مقام اثبات و با جریان مقدمات حکمت، سه دلالت پیش‌فرض دارد: نفسی‌بودن وجوب، تعینی‌بودن، و عینی‌بودن. به بیان دیگر، امر مطلق، مادامی‌که قرینه‌ای بر خلاف در کار نباشد، بر وجوب نفسی تعینی عینی حمل می‌شود. بدین جهت، اگر وجوب حکمی قطعاً نفسی بود یا یقیناً غیری، مجالی برای نزاع نمی‌ماند؛ اما در موارد

شک میان نفسی یا غیری بودن، اطلاق صیغه امر ظهور در نفسی بودن دارد و تنها با قیود و قرائن معتبر از این ظهور دست برمی داریم. محقق خراسانی می فرماید:

قضية إطلاق الصيغة كون الوجوب نفسياً تعيينياً عينياً، لكون كل واحد مما يقابلها يكون فيه تقيّد الوجوب وتضيّق دائرته. فإذا كان في مقام البيان ولم ينصب قرينة عليه، فالحكمة تقتضي كونه مطلقاً، وجب هناك شيء آخر أو لا، أتي بشيء آخر أو لا، أتي به آخر أو لا، كما هو واضح لا يخفى. [10]

مراد ما از «واجب نفسی» آن است که مطلوبیت فعل بالاصالة به خود آن تعلّق دارد؛ و «واجب غیری» آن است که مطلوبیت، بالعرض و به جهت مقدّمیت برای واجب دیگری ثابت می شود. بنابراین، غیری بودن حاجت به ربط اثبات شده با واجب دیگر دارد؛ و تا چنین ربطی در دلیل نیامده، اصل ظهور امر بر نفسیت باقی است.

نمونه فقهی محلّ ابتلاء، «تعلّم احکام» است: آیا وجوب تعلّم نفسی است یا غیری؟ مشهور فقها و اصولیان - از جمله شیخ انصاری [11] - وجوب تعلّم را غیری می دانند؛ بدین معنا که دانستن احکام برای آن واجب است که مکلف در مقام امتثال، گرفتار مخالفت و خطا نشود و تکالیف را به درستی انجام دهد. بر این مبنا، وجوب تعلّم تابع نیاز عملی مکلف است و به مقدار ابتلاء تعلّق می گیرد. در مقابل، قولی نیز به نفسی بودن وجوب تعلّم وجود دارد؛ به این تقریر که شارع، «خود دانستن احکام» را مطلوب بالاصالة قرار داده است، هرچند در مواردی به عمل هم نینجامد. [12] از این رو، مسئله در میان فقها ذو قولین است و باید ادله هر دو تقریر را سنجید؛ لیکن در مقام ظهور لفظی، صرف امر به «تعلّم» ظهور در نفسیت دارد، مگر آنکه قرائن خارجی شرعی یا عقلی، غیریّت را اثبات کند.

مثال دیگر «وضو» است. نسبت وضو با نماز، نمونه روشنی از نسبت واجب غیری و مستحب نفسی به شمار می آید: وضو نسبت به نماز، واجب غیری است؛ یعنی وجوب آن به عنوان مقدّمه صحت نماز ثابت می شود. در عین حال، برای خود وضو نیز استحباب نفسی نقل شده است؛ لذا در غیر حال نماز، اصل مشروعیت و رجحان ذات وضو محفوظ است، هرچند وجوبی بر آن تعلّق نمی گیرد. این مثال نشان می دهد که یک فعل می تواند در نسبت با غیر عنوان غیری پیدا کند و در نسبت با خودش، عنوان نفسی (از سنخ رجحان) داشته باشد.

نتیجه آنکه در مقام اثبات، معیار نخست ظهور اطلاق هیئت امر در نفسیت است؛ و انتقال به غیریّت، محتاج قرینه معتبر لفظی یا لبّی (مانند ارتکاز عقلانی مقدّمیت یا اتکاء به دلیل دیگری که نسبت مقدّمی را احراز کند). بر همین سیاق، در دو بحث هم جوار «تعینی/تخییری» و «عینی/کفایی» نیز تا قرینه ای در میان نباشد، اطلاق هیئت بر تعینی بودن و عینی بودن حمل می شود.

نظریه محقق خراسانی

محقق خراسانی در ابتدای این مبحث، پیش از هرگونه تعریف اصطلاحی از «نفسی» و «غیری»، مستقیماً این مدعا را تقریر می کند که: «إطلاق صيغة الأمر يقتضي النفسية والتعينية والعينية» به بیان ما، ظهور امر مطلق، با جریان مقدمات حکمت، بر وجوب نفسی تعینی عینی است، مگر آنکه قرینه معتبر بر خلاف اقامه شود. وجه این ظهور روشن است: عناوینی مانند «غیریّت»، «تخییریّت» و «کفاییت» همگی متضمّن قیود زائد بر اصل طلب اند؛ مانند ربط فعل به ذی المقدّمه، یا افاده بدلیت میان اطراف، یا کفایت تحقق مطلوب به فعل بعضی از مکلفان. این قیود، چون زائد بر قدر متیقّن طلب اند، نیازمند بیان اند؛ و تا قرینه ای بر آنها نیامده، اطلاق صیغه همان نفسیت، تعینیت و عینیت را اقتضا دارد. به تعبیر اصولی، در مقام اثبات، اصل، عدم الزیادة و عدم القید است و مقدمات حکمت، ظهور در فاقد قید را تثبیت می کند.

ممکن است پرسش شود که چرا آخوند، با دقتی که در تصنیف دارد، پیش از ورود به استدلال، تعریف «واجب نفسی» و «واجب

غیری» را نیاورده است. به نظر ما جهت این انتخاب آن است که نتیجه مورد نظر ایشان، متوقف بر هیچ‌یک از تقریرات خاص این دو عنوان نیست. هر تعریفی که برای «نفسی» و «غیری» برگزینیم، قدر مشترک آن‌ها این است که «غیریت» مشتمل بر حیثیت ربطی و قید غایت/مقدمیت است، و «نفسیت» فاقد این قید است. بنابراین، بحث در مقام ظهور لفظی امر جریان دارد و مستقل از اختلاف‌های دقیق مفهومی در مقام ثبوت است.

برای تکمیل تصویر، یادآور می‌شویم: مراد از «واجب نفسی» فعلی است که مطلوبیت به خود آن بالاصالة تعلّق گرفته است. «واجب غیری» فعلی است که مطلوبیتش بالعرض و به جهت مقدمیت برای واجب دیگری ثابت می‌شود. بر این اساس، اثبات غیریت، موقوف بر احراز نسبت مقدمیت یا دخالت آن فعل در تحقق مطلوب دیگر است؛ و تا چنین نسبتی در دلیل اخذ نشود، ظهور اطلاق بر نفسیت باقی است.

برای استحکام بحث، بررسی بیانات دیگر بزرگان سودمند است. عبارت محقق اصفهانی در «نهاية الدراية» در این مقام اهمیت ویژه دارد. مبنای تحلیل امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه نیز بر تقریر محقق اصفهانی استوار است. همچنین، تقریرات محقق نائینی در این باب محلّ مراجعه است. در ادامه، ذیل کلام آخوند، نکات مطرح‌شده توسط آنها را نقل و ارزیابی خواهیم کرد تا محدوده دلالت «اطلاق هیئت» بر نفسیت، و نسبت آن با قیود غیریت، تخییریت و کفاییت، دقیق‌تر روشن گردد.

تعریف مشهور واجب نفسی و غیری

مشهور در تعریف واجب نفسی می‌گوید: «ما وُجِبَ لنفسه»؛ فعلی که نفس عنوان آن مستقلاً متعلّق جعل وجوب واقع شده است؛ مانند نماز که به ذات خود واجب گردیده است. همچنین در تعریف واجب غیری می‌گوید: «ما وُجِبَ لغيره»؛ فعلی که به سبب وجوب فعل دیگری واجب شده است؛ مانند وضو که وجوبش به تبع وجوب نماز تحقق می‌یابد. محقق نائینی قدس سره در تبیین واجب غیری نکته‌ای دقیق می‌افزایند. ایشان معتقد است غیریت از دو حیث قابل لحاظ است:

1- حیث ارتباط تشریعی با «مقدّمات وجوبیه»: اگر نماز واجب نمی‌بود، وجوب غیری وضو نیز پدید نمی‌آمد؛ پس وجوب وضو مدار وجوب نماز می‌گردد.

2- حیث ارتباط تکوینی با «مقدّمات وجودیه»: خود وضو شرط تحقق نماز مأموریه است و بدون آن، وجود صحیح نماز حاصل نمی‌شود.

ایشان می‌فرماید:

فمَجْمَلُ الْقَوْلِ فِيهِ: هُوَ أَنَّ الْوَاجِبَ الْغَيْرِي لِمَا كَانَ وَجُوبُهُ مَتَرَشِّحًا عَنْ وَجُوبِ الْغَيْرِ، كَانِ وَجُوبُهُ مَشْرُوطًا بِوُجُوبِ الْغَيْرِ، كَمَا أَنَّ وَجُوبَ الْغَيْرِ يَكُونُ مَشْرُوطًا بِالْوَاجِبِ الْغَيْرِي، فَيَكُونُ وَجُوبُ الْغَيْرِ مِنَ الْمَقْدَمَاتِ الْوُجُوبِيَّةِ لِلْوَاجِبِ الْغَيْرِي، وَ وَجُودُ الْوَاجِبِ الْغَيْرِي مِنَ الْمَقْدَمَاتِ الْوُجُودِيَّةِ لِذَلِكَ الْغَيْرِ، مَثَلًا يَكُونُ وَجُوبُ الْوُضُوءِ مَشْرُوطًا بِوُجُوبِ الصَّلَاةِ، وَ تَكُونُ نَفْسُ الصَّلَاةِ مَشْرُوطَةً بِوُجُودِ الْوُضُوءِ، فَالْوُضُوءُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الصَّلَاةِ يَكُونُ مِنْ قِيُودِ الْمَادَّةِ، وَ وَجُوبُ الصَّلَاةِ يَكُونُ مِنْ قِيُودِ الْهَيْئَةِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْوُضُوءِ بِالْمَعْنَى الْمَتَقَدِّمِ مِنْ تَقْيِيدِ الْهَيْئَةِ، بَحِثْ لَا يَرْجِعُ إِلَى تَقْيِيدِ الْمَعْنَى الْحَرْفِيِّ. [13]

بنابراین، در تقریر مشهور، واجب نفسی «ما وُجِبَ لنفسه» و واجب غیری «ما وُجِبَ لغيره» است؛ و مراد از «لغيره» هم وابستگی تشریعی وجوب به وجوب ذی‌المقدمه را دربر می‌گیرد و هم توقف وجود ذی‌المقدمه را بر آن.

نقد محقق اصفهانی: حیثیت‌های زائد بر حقیقت وجوب

به تصریح محقق اصفهانی قدس سره، «نفسیت» و «غیریت» از حقیقت «وجوب» بیرون‌اند. وجوب به‌خودی خود طبیعت مهمله و کلی است: صرف ثبوت طلب الزامی نسبت به فعل، بی‌آنکه در ذات خود متّصف به نفسی یا غیری باشد؛ یعنی صرف

«ما هو ثابت، ما هو واجب». از این رو، انقسام «واجب» به نفسی و غیری، انقسام به اعتبارات خارج از حقیقت «وجوب» است، نه انحاء ذات آن. ایشان می‌فرماید:

لا يخفى عليك: أن النفسية و ما يماثلها قيود للطبيعة نحو ما يقابلها لخروجها جميعا عن الطبيعة المهمة، إلا أن بعض القيود كأنه لا يزيد على نفس الطبيعة عرفا، كالنفسية و ما يماثلها دون ما يقابلها. [14]

بنابراین بر پایه نقد محقق اصفهانی، نفسیت و غیریت هیچ‌یک از حقیقت وجوب بر نمی‌خیزند و هر دو عنوانی زائد بر ذات وجوب‌اند؛ اما در مقام اثبات و بر اساس فهم عرفی، «نفسیت» نیازمند قرینه و بیان خاص نیست، هرچند در واقع حیثیتی خارج از حقیقت وجوب است. علت آن است که «غیریت» مشتمل بر ربط و قید اضافی (حیث مقدمیت و «للغیر») است و اثبات چنین ربطی محتاج بیان می‌باشد؛ حال آنکه در فقدان این قید زاید، ظهور طلب بر نفسیت باقی است. از همین رو، ما در مقام ظهور لفظی می‌گوییم: اطلاق صیغه امر، با جریان مقدمات حکمت، مقتضی نفسیت است؛ و انتقال به غیریت تنها با اقامه قرینه معتبر موجه خواهد بود.

نفی ربط به غیر: معنای عدمی نفسیت در تقریر محقق اصفهانی

تقریر محقق اصفهانی قدس سره آن است که «نفسیت»، چیزی جز «عدم کون الوجوب للغیر» نیست. به تعبیر دیگر، تمایز واجب نفسی از واجب غیری، تمایزی است میان یک عنوان عدمی و یک عنوان وجودی: واجب نفسی، مفهومی عدمی دارد؛ یعنی وجوب آن «برای غیر» نیست. می‌توان گفت: «وجوب الصلاة، وجوب ليس للغیر». واجب غیری، مفهومی وجودی دارد؛ یعنی «کون الوجوب للغیر»؛ مانند وجوب وضو که به سبب غیر (نماز) ثابت می‌شود.

این بیان بر همان مبنای پیشین اصفهانی استوار است که نفسیت و غیریت را هر دو «خارج از حقیقت وجوب» می‌داند. حقیقت وجوب چیزی جز ثبوت طلب الزامی نسبت به فعل نیست؛ نه در ذات خود متصف به نفسی است و نه به غیری. غیریت، به حیث اثبات یک ربط اضافی (انتساب وجوب به غیر خود فعل) تحقق می‌یابد و از این رو «وجودی» است؛ اما نفسیت، صرف فقدان همین ربط زائد است و از سنخ «عدم المضاف إلى الغير» تلقی می‌شود.

به این ترتیب، نفسیت را می‌توان در قالب ادبیات فلسفی چنین صورت‌بندی کرد: «لا بشرط» از حیث اضافه به غیر؛ در مقابل غیریت که «بشرط شیء» و متقوم به همان اضافه و ربط است. نکته محوری در فهم این ادعا آن است که «عدم اضافه» به معنای «عدم مطلق» یا «سالبه به انتفاء الموضوع» نیست؛ بلکه «حیثیت سلبی انتزاعی» است که از نبود قید ربط به غیر اخذ می‌شود. لذا نفسیت جعل مستقلی ندارد و نتیجه عدم اخذ آن قید اضافی در مقام بیان است.

ثمره اصولی این تحلیل، نسبت روشن آن با ظهور لفظی امر است: چون غیریت متقوم به قید زائد «للغیر» است، اثباتش محتاج بیان می‌باشد؛ و تا چنین بیانی نیامده است، اطلاق صیغه امر - به مقتضای مقدمات حکمت - بر نفسیت حمل می‌شود. بدین جهت، نفسیت در مقام اثبات عرفاً بی‌نیاز از قرینه خاص است، هرچند در واقع عنوانی بیرون از حقیقت وجوب و از سنخ عدم القید به‌شمار می‌آید. ایشان می‌فرماید:

و التحقيق: أن النفسية ليست إلا عدم كون الوجوب للغیر، و كذا البواقي، و عدم القرينة على القيود الوجودية دليل على عدمها، و إلا لزم نقض الغرض، لا أن النفسية و الغيرية قيدان وجوديان، و أحدهما - و هو الاطلاق من حيث وجوب شيء آخر مثلا - كأنه ليس بقيد، بل أحد القيدین عدمی، و يكفي فيه عدم نصب القرينة على الوجودي المقابل له.

فمقتضى الحكمة تعيين المقيد بالقيد العدمي ... [15]

پاورقی

[1] - ترجمه: «پروردگارا، گسترندۀ گسترده‌ها!»

[2] - ابراهیم: ۷.

ترجمه: «و [به یاد آورید] آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد: اگر شکرگزاری کنید، قطعاً بر [نعمت] شما می‌افزایم، و اگر ناسپاسی کنید، بی‌گمان عذاب من سخت است».

[3] - ترجمه: «و آفرینندۀ برافراشته‌ها [آسمان‌های برافراشته] و قراردهندۀ دل‌ها بر فطرتشان، چه تیره‌بختشان و چه سعادت‌مندشان».

[4] - ترجمه: «بر محمد، بنده و رسول، برترین و شریف‌ترین درودهایت را قرار ده».

[5] - ترجمه: «پایان‌بخش آنچه پیش از او [از رسالت‌ها] بوده است».

[6] - ترجمه: «و گشاینده‌ آنچه بسته و فرو بسته شده بود».

[7] - ترجمه: «و آشکارکنندۀ حق، به حق».

[8] - ترجمه: «و دفع‌کنندۀ یورش‌های سپاه باطل‌ها».

[9] - ترجمه: «و درهم‌کوبندۀ حملات گمراهی‌ها».

[10] - محمد کاظم آخوند خراسانی، کفایة الأصول (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430)، ج 1، 148-149.

[11] - مرتضی انصاری، فرائد الأصول (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي، بی‌تا)، ج 2، 513.

[12] - همان.

[13] - محمدحسین نائینی، فوائد الأصول، با محمد علی کاظمی خراسانی (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1376)، ج 1، 220.

[14] - محمد حسین اصفهانی، نهاية الدراية فی شرح الکفاية (بیروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429)، ج 1، 353.

[15] - همان.

منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم. کفایة الأصول. ۳ ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430.

- اصفهانی، محمد حسین. نهاية الدراية فی شرح الکفاية. ۶ ج. بیروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.

- انصاری، مرتضی. فرائد الأصول. ۲ ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي، بی‌تا.

- نائینی، محمدحسین. فوائد الأصول. با محمد علی کاظمی خراسانی. ۴ ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1376.